

خبر

۶۰۰ هکتار از نخلستان ها چطور خشک شدند؟

ایرنا:مدیر مرکز بم‌شناسی آمار خشک‌شدن حدود ۶۰۰ هکتاری نخلستان‌ها در این شهر که منظر آن همراه با ارگ تاریخی ثبت جهانی شده را هشدار ی بسیار جدی پیش‌روی مدیران مسئول می‌داند و می‌گوید حجم قابل توجهی از این نخل‌ها به‌عمد و با هدف تغییر کاربری در این سال‌ها خشک شده‌اند اما با وجود تذکرات قبلی، وضعیت جدی گرفته نشده است.
آرش شکیبایی‌مجد با اشاره به ضرورت‌ها و اهمیت ثبت جهانی، همچنین آمارهای اعلام‌شده خشکیدگی باغات خرما در این شهرستان گفت: «برخی افراد سودجو راهی که برای تغییر کاربری باغات در بم پیدا کردند، خشک‌کردن درخت‌هاست و نخل‌ها را خشک می‌کنند تا با تغییر کاربری به مسکونی تبدیل‌شود». او ادامه داد: «در شهر کرمان و یگر شهرها، شهرداری نقشه هوایی و سامانه ویژه از باغات دارد که هر چند وقت یک بار ارزیابی می‌کنند تا اگر کسی درخت‌ها را قطع کرده یا تغییر کاربری داده باشد، طبق قانون جریمه سنگین اعمال و این کار باید در بم هم انجام شود». بر اساس اعلام او، بم باغ‌شهر و ثبت جهانی شده و بحث آن از جاهای دیگر جداست. اگر این موضوع پیگیری نشود، ممکن است در آینده منظر فرهنگی بم از ثبت جهانی خارج شود، لذا باید مراقبت‌ها و پیشگیری را شدت بخشید.
شکیبایی‌مجد با اشاره به راهکارها برای جلوگیری از خشکاندن و تخریب باغات بم افزود: «اسکن هوایی باغات، ارزیابی و اعمال جریمه سنگین بیش از ارزش ملک مسکونی، اعمال کشت‌های منابع طبیعی و جهاد کشاورزی و خودداری از صدور مجوز برای چنین درخواست‌هایی از راهکارهای جلوگیری از اقدامات غیرقانونی است. در سال‌های گذشته نیز مسئولان وقت بم نسبت به خشکیدگی باغات تذکر داده‌اند، اما جدی گرفته نشده و لازم است دستگاه‌های متولی و ناظر با این پدیده مخرب بیش از پیش مقابله کنند».

گزارش

عزاداری در سکوت برای الهه

خدا به خانواده‌اش صبر دهد. این بچه فقط سر کار می‌رفت و برمی‌گشت». یکی از هم‌مجله‌ای‌ها که این خانواده را می‌شناسد، کمی دورتر از شلوغی اطراف خانه ایستاده و می‌گوید: «از همسایه‌ها شنیدم که این بچه سرکار بوده، مادرش تماس می‌گیرد که برای مراقبت از برادر معلولش زودتر برگردد. بعد هم خانواده تماس می‌گیرد کجایی؟ که می‌گوید: ۲۰ دقیقه دیگر می‌رسم. از میدان آزادی تاکسی آزاد سوار شده بود، ظاهرا عجله داشت. دختر زیبایی بود. کمک‌خرج خانواده بود. عجیب است که آن‌قدر بی‌سروصدا برایش مراسم گرفته‌اند. اصلا نخواستند شلوغ شود».

محله‌ای ناامن

آن‌طورکه اهالی این محله می‌گویند، آنها بارها شاهد دزدی و زورگیری در این منطقه بوده‌اند. یکی از آنها می‌گوید: «چند هفته قبل دو سارق جلوی خانه یکی از اهالی رفته بودند، زن خانه تا در را باز کرده، دهانش را گرفتند و همه انگشتنر و طلاهایی را که به خودش آویزان کرده بود، از دست، گوش و گردنش کشیدند، بعد هم سوار ماشین شدند و رفتند». یکی دیگر از آنها توضیح می‌دهد: «اینکه یک نفر به این شکل درزیده شود را نشنیده بودیم، اما در این منطقه دزدی و زورگیری زیاد اتفاق می‌افتد. مثلا یک یا دو سال قبل یک دختر را درزیده بودند ولی این‌طور نبود». زن میانسال دیگری هم ادامه صحبت‌های هم‌محلی‌هایش را می‌گیرد و می‌گوید: «این اطراف دزدی زیاد رخ می‌دهد، هر وقت از خانه بیرون می‌آیم باید مراقب باشیم». زمین‌های وسیع بیابانی اطراف شهرستان اسلامشهر ناامن است، آنجا حتی چراغ کافی برای روشنایی شب ندارد. این داستان بسیاری از مناطق حاشیه‌ای شهر تهران است که با افزایش مهاجرت به این مناطق حتی برنامه‌ریزی خاصی برای امکانات زیربنایی آن نشده است. مسیری که «الهه» هر روز برای رسیدن به محل کارش در آن رفت و آمد می‌کرد، از جاده‌های حاشیه شهر تهران و بیابان‌هایی گذر می‌کند که کیلومترها با فضای شهری فاصله دارد، جاده‌هایی که تا همین حالا قربانی‌های بسیاری به خود دیده و شاید بیش از این هم شاهد قربانی‌های دیگری باشد.

بازسازی صحنه

عصر پانزدهم خرداد یعنی چند ساعت پس از پیداشدن جسد الهه، رئیس پلیس آگاهی تهران از بازسازی صحنه قتل او خبر داد. به احتمال زیاد امروز شنبه، صحنه قتل بازسازی می‌شود. علی ولی‌پور گودرزی، این را هم گفته بود که با هماهنگی قضائی حتماً چهره قاتل نمایش داده می‌شود: «اقدامات پلیسی برای کشف جرائم قاتل در حال پیگیری است و به اطلاع مردم می‌رسد». براساس گفته‌های او، فرد شناسایی شده، دارای محکومیت‌هایی بوده که آن را سیری کرده و در کمترین زمان ممکن دستگیر شده است.

مردم چه می‌گویند؟

از زمانی که خبر ناپدیدشدن «الهه» منتشر شد، بسیاری از مردم در فضای مجازی شروع به پیگیری این ماجرا کردند. موج ایجادشده به رسانه‌ها هم رسید و پلیس آگاهی تهران اعلام کرده بود تیمی تخصصی و مشترک را برای یافتن سرخ‌های پرونده کم‌شدن «الهه حسین‌نژاد» در پایتخت تشکیل داده و تحقیقات میدانی و دیجیتال را به‌صورت ویژه آغاز کرده است. هرچند همان زمان هم بسیاری به این موضوع اشاره کردند که ردیابی گوشی همراه الهه، به زمان چندانی برای پیگیری نیاز ندارد و چند روز بررسی این پرونده توسط بسیاری از مردم زیر سؤال رفته بود. پس از آن‌هم با انتشار خبر قتل این دختر جوان، واکنش‌های عموم مردم جنس جدیدی به خود گرفت و بیشتر مردم از گستردگی ناامنی و موج ناامیدی اجتماعی سخنی نمی‌گفتند. در آخرین اخبار رسمی پلیس آمده است که قاتل نه راننده تاکسی رسمی بود و نه عضو تاکسی‌های اینترنتی، بلکه یکی از هزاران مسافرکش عبوری و بی‌هویت بود که بدون هیچ‌گونه نظارت، مجوز یا ثبت‌نام، در معابر شلوغ تهران پرسه می‌زند. با این حال بخشی از انتقادهای اجتماعی، به افزایش ناامنی، به دلیل فشارهای اقتصادی مربوطه است که منجر به این میزان سرعت و زورگیری در جامعه شده است. خبر پیداشدن پیکر بی‌جان الهه با واکنش‌های فراوانی همراه بود. یکی از آنها زهر ابروز آذر، معاون رئیس‌جمهوری در امور زنان و خانواده است. او در یادداشتی نوشت: «این رخداد تلخ زنگ خطر ی جدی درخصوص تغییر جرایم به سمت خشونت‌آمیزشدن است. این جنایت صرفا یک فاجعه فردی نیست و نباید تنها در قالب یک قتل بررسی‌شود؛ چراکه ما با پدیده‌ای پیچیده و چندلایه مواجه هستیم که از اختلالات روانی، بحران‌های فرهنگی و اقتصادی، ضعف در زیرساخت‌های پیشگیرانه، و خلاهای حمایتی و قانونی نشئت می‌گیرد. بر خود واجب می‌دانیم با بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های علمی، این پدیده را همه‌جانبه بررسی کنیم. بی‌شک تنها از طریق طراحی و اجرای راهکارهای عملی، اصلاح سازوکارهای نااهماگن و تقویت نظام‌های پیشگیری و حمایت اجتماعی می‌توانیم امیدوار باشیم‌که دیگر شاهد تکرار چنین فجایی در جامعه نباشیم». او در ادامه به آغاز تدوین دستورالعمل «شهر امن و دوستدار خانواده» برای ارتقای امنیت از طریق اصلاح زیرساخت‌های شهری و روستایی هم اشاره کرد و نوشت: «اکنون این مسیر را با بالاترین اولویت دنبال خواهیم کرد. این پروژه فقط یک دستورالعمل نیست، بلکه تعهدی برای حفظ جان و امنیت شهروندان است».

خانواده‌های عزادار انفجار بندر شهید رجایی در چهل‌م عزیزانشان خواهان اعلام رسمی علت فاجعه و معرفی و مجازات مقصران هستند

در جست‌وجوی حقیقت

نیمی از خرداد می‌گذرد و هنوز حقوق «علی‌احمد»، کارگری که در اثر انفجار ناپینا شده را نداده‌اند. پزشک برایش مرخصی استعلاجی نوشته اما همکاری نمی‌کنند از تهران تماس گرفتند و گفتند می‌خواهند همسرم را کارگر نمونه انتخاب کنند. اگر کارگر نمونه بود، چرا چند ماه قبل او و سایر همکارانش را از ساختمان اداری خارج کردند و با زور به کانکس‌های ناامنی بردند که وسط موقعیت عملیاتی بود؟

سنگینی و سکوت شب که به سر می‌رسد، تقویم تاریخ ورق

می‌خورد و روز جدیدی آغاز می‌شود. اما برای پدر و پسر ی که همه شور و شوق زندگی‌شان، در ششم اردیبهشتی که گذشت حبس شد، روزها و شب‌ها تکرار یک‌دیگر بند. خانه دیگر میزبان جمع سه‌نفره شاد آنها نیست و تصویر جای خالی زنی درد می‌کند؛ زنی که راه برود، حرف بزند، بخندد، دور میز با خانواده‌اش شام بخورد و زندگی کند، نفس بکشد. تصویر غیاب زن پررنگ‌تر از تاب و توان آنهاست. جای خالی او حالا دیگر همه خانه را پر کرده است. شب‌ها دردش بیشتر هم می‌شود، آن قدر که پسر، توان ماندن در خانه ندارد. از وقتی که خبر مصیبت رسید و لباس سیاه به تن‌ها نشست، شب‌های این خانواده هم برای همیشه دگرگون شد. مادر زیر خاک، پسر در خانه مادریزگ و پدریزگ و مرد، تنها در

نریمان: تنها کودکی که بی‌مادر شد

مرد بعد از بیش از ۴۰ روز هنوز هم صدایش رنجور و خسته است. خَس ناشی از زاری در حنجره‌اش جا خوش کرده و حتی از پشت تماس تلفنی، از مصیبتی خبر می‌دهد که هنوز داغش تازه است. داغی که مصطفی می‌گوید تا زمان روشن‌شدن حقیقت هم تازه خواهد ماند. درست از همان روزی که پسرش از او می‌خواست «مامانی» را برایش پیدا کند و مرد اما در نهایت دست‌خالی و با خبری شوم پیش پسرش رفت: «من و صفورا (حکیمه بختو را در خانه صفورا می‌نامیدند) زوج معروف بندر شهید رجایی بودیم. سال ۸۶ که همسرم جذب شرکت سینا شد، با هم آشنا شدیم و بعد از مدتی ازدواج کردیم و تا پیش از ششم اردیبهشت امسال، ۱۴ سال بود که صبح به صبح با هم به بندر می‌رفتیم و بعدازظهرها به خانه برمی‌گشتیم. از ۱۲ سال پیش هم که صاحب پسری به اسم نریمان شدیم زندگی ما شیرین‌تر شد. همه زندگی‌ها سخت و آسانی دارد اما بیشتر زندگی خانواده کوچک ما خوشبختی بود و برنامه‌های زیادی برای آینده داشتیم؛ آینده‌ای که با پرکشیدن همسرم حالا تیره‌وتار است. نریمان من، تنها بچه‌ای است که در این حادثه بی‌مادر شده و به عنوان پسری که خیلی هم به مادرش وابسته بود و بعد از مدرسه روزی چند بار تلفنی با مادرش حرف می‌زد، حالا اصلا شرایط مساعدی ندارد و حتی نمی‌تواند خانه را بدون مادرش تحمل کند. آتش بندر شهید رجایی خاموش شد اما هنوز زبانه‌هایش در زندگی ما باقی است. تا وقتی حقیقت روشن نشود و مسببان واقعی این فاجعه تحویل قانون داده نشوند، ما هم آرام نخواهیم شد».

تماس گرفتند و گفتند بیابید برای سازش!

پیگیری‌های حقوقی این خانواده در تمام این مدت به در بسته خورده و هیچ پیشرفت محسوسی نداشته است: «در تمام این مدت هیچ مقام مسئولی به ما توضیحی درباره این فاجعه بزرگ نداده است. همان ابتدا دو نفر را بازداشت کردند اما در مدت کوتاهی با وثیقه‌های ۵۰ میلیاردی آزاد شدند. روز اول از تهران با ما تماس گرفتند و گفتند می‌خواهند همسرم را به عنوان کارگر نمونه انتخاب کنند و ۱۰۰ میلیون تومان پاداش دهند، چون چند روز بعد آن مصیبت هم روز جهانی کارگر بود. به آنها گفتم که نه عنوان کارگر منتخبشان را می‌خواهیم و نه پولشان را. اگر همسرم را کارگر نمونه بود چرا چند ماه قبل او و سایر همکارانش را از ساختمان اداری خارج کردند و با زور به کانکس‌های ناامنی منتقلشان کردند که وسط موقعیت عملیاتی بود؟ چه بسا اگر در روز انفجار آنها در ساختمان اداری بودند جانشان را از دست نمی‌دادند، کمااینکه بسیاری از همکارانشان نیز در ساختمان‌ها خوابیده بودند. اما در مدت کوتاهی با وثیقه‌های ۵۰ اما هسر من و همه دوستانش که هشت نفر می‌شدند در کانکس از بین رفتند و در آخر تنها چند تنکه استخوان به ما تحویل دادند. پیگیری حقوقی هم که به جایی نمی‌رسد. خیلی از خانواده‌ها وقتی برای شکایت می‌روند به دفتر خدمات قضائی مراجعه کرده‌اند به آنها جواب داده‌اند که فعلا شکایت مربوط به بندر شهید رجایی را ثبت نمی‌کنیم. شکایت ما را هم که با پانصدگی‌های فراوان وکیل ثبت شد، به پاسگاه خون‌سرخ ارجاع دادند و از پاسگاه

با ما تماس گرفتند و گفتند: بیابید برای سازش! مگر نزاع خیابانی رخ داده که باییم و سازش کنیم؟ پسر ۱۲ ساله من مادرش را از دست داده و هیچ‌کسی هم پاسخ‌گو نیست، با چه کسی سازش کنم؟». مصطفی هر روز همان مسیری را طی می‌کند که ۱۴ سال با همسرش به سر کار می‌رفت و برمی‌گشت و چندین ساعت از روز را در محیطی مشغول کار است که چند کیلومتر آن طرف‌ترش صفورا را برای همیشه از دست داد: «چند روزی است که به اصرار دوستان و خانواده سر کار برگشتم‌ام و تحمل محیطی که هنوز بوی خاکستر می‌دهد و دپوی کود شیمیایی و گوگرد و مواد معدنی مختلف در جای‌های آن فضای آزرآل‌زمانی به محیط داده، سخت است. روزی که برای پیداکردن همسرم به پزشکی قانونی رفتم تصاویری را دیدم که تا همیشه در ذهنم باقی خواهد ماند. تکه‌های باقی‌مانده از بدن‌هایی که سوخته بودند و حالا هیچ‌کس خونشان را گردن نمی‌گیرد. من حتی دیه همسرم را نخواستم. ۸۰۰ میلیون تومان دیه زن را که نصف جان یک مرد هم محسوب می‌شود، قبول نکردم و گفتم به جایش حقیقت را بگویند. اما در مقابل می‌بینم که بعد از حدود ۱۸ سال کاری که همسرم زحمتش را کشید بیمه کامل ۳۰ روزه را برایش تعیین نکرده‌اند. ما چهل‌م عزیزانمان را هم برگزار کرده‌ایم و هنوز گزارش رسمی مسئولان درباره این انفجار منتشر نشده، ما همچنان منتظریم».

نوزاد هنوز به دنیا نیامده بی‌پدر شد

داغ‌دیدگان بسیاریند. «سهیلا» یا به ماه بود که خبر انفجار را شنید. خداخدا کرد که نام «ایوب» در میان کشته‌ها نباشد، تا پسر ۱۲ ساله‌اش و نوزادی که در شکم دارد از نعمت پدر محروم نشوند. سرنوشت اما خواب دیگری برای سهیلا و پسرانش دیده بود. ایوب هواسعلی و همسرش اهل ایلام بودند. شهرستان ایوان‌غرب، زندگی‌شان هرچند به سختی، می‌گذشت. اما پسر اولشان که به دنیا آمد، همه چیز عوض شد. کودک با نارسایی شنوایی و عصب چشم به دنیا آمد و بعد از دو سال توده‌ای هم در روده‌هایش دیده شد. یک پایشان در ایوان غرب بود و پای دیگرشان در شهرهای بزرگ‌تر اطراف برای درمان. کار و درآمد هم در ایلام پیدا نمی‌شد. ایوب بار سفر بست و با سهیلا و پسر بیمارش به بندرعباس رفتند تا شوفری کند. کمک‌م اوضاع داشت بهتر می‌شد و در انتظار پسر دیگری بودند که انفجار همه چیز را از آنها گرفت: «سهیلا که کلیه‌هایش پروتئین دفع می‌کند و تا زمان فارغ‌شدن از زایمان استراحت مطلق است دوباره به شهر خودشان برگشته و به برادرش وکالت داده تا تمام پیگیری‌های حقوقی را دنبال کند. «همان روزهای اول یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان دیه دادند اما گفتند چون بیمه نبوده، چیز دیگری داستان را نمی‌گیرد. اتفاقا به‌تازگی صاحبکارش قول داده بود که بیمه‌اش کند، اما اجل مهلتش نداد». شکایت آنها هم هنوز به نرسیده است: «آنها که کارمند و کارگر شرکت‌های بندر بودند هنوز شکایتشان به جایی نرسیده، چه برسد به ما که شوهرم راننده آذر بود و حتی کامیون هم برای خودش نبود. برادرم تلاش می‌کند تا حداقل بتواند بیمه‌ای از او ب‌رای من و فرزندنام بگیرد که فکر نمی‌کنم. همان هم به جایی نرسد. وقتی یک نفر زنگ زده به ما تسلیت بگوید، معلوم است دلشان به حال من و بچه‌هایم نمی‌سوزد».

ما مانده‌ایم و دو نوه، بدون پدر و مادر

قصه «مهدی» و «فاطمه» هم سوگونامه‌ای است نانوشته؛ زن و شوهری که پسر جوانشان را به تازگی راهی دوره سربازی کرده بودند و مادر از غصه دوری پسرش نتوانست در خانه بماند.

خانه، این تنها یک برش کوچک از زندگی نریمان ۱۲ساله و پدرش مصطفی نوری‌زاده است که پس از فاجعه بندر شهیدرجایی، حالا ۴۰ روزی است که سیاهی به قامت زندگی جدیدشان زار می‌زند؛ از وقتی «حکیمه بختو»، نامش در فهرست کشته‌شدگان انفجاری ثبت شد، گرد مرگش هنوز هم بر آسمان بندرعباس سایه انداخته است. نریمان، تنها کودکی است که در این مصیبت بزرگ مادرش را از دست داده و در کنار غیاب پدرش، تصویر غیاب زن پررنگ‌تر از که خیابان‌های تکراری را کُز می‌کند. از خانه تا قبرستان، از قبرستان تا دادگاه، از دادگاه تا خانه و این چرخه تا لحظه‌ای که گناهکاران این فاجعه شناسایی نشوند، برای نریمان، پدرش و خانواده‌های دیگری که عزیز از دست داده‌اند، پایانی نخواهد داشت؛ برای آنهایی که به جای عزیزانشان، تنها تنه استخوان تحویل گرفتند.

همین شد که با همسرش راهی سفری شدند بی‌بازگشت. اینها را «محمد صالح‌آبادی» تعریف می‌کند؛ پیرمردی که انفجار بندر شهید رجایی، پسر و عرووش «فاطمه امانی» را از او و نوه‌هایش گرفت: «نوام تازه سرباز شده بود، مادر دلنگنی می‌کرد، همین هم شد که زن و شوهر تصمیم گرفتند با هم برای تحویل بار به جاده بزنند. قبلا هم زیاد هم‌سفر می‌شدند، حیف که این سفرشان شد سفر آخرت». این پیرمرد که حالا از نوه‌هایش نگهداری می‌کند، هنوز بعد از گذشت ۴۰ روز نتوانسته غرامت خودروی پسرش را بگیرد: «دیه را همان اوایل دادند اما خودمان هم در این مدت کم خرج نکردیم. بعد از کارشناسی خودرو گفتند باید برای تعویض پلاک و حق انتقال ۶۰ میلیون تومان بدهیم اما زیر بار نرفتیم. البته راهنمایی و رانندگی بندرعباس خیلی با ما همکاری کرد، با این حال به شهرداری و دارایی ۱۵ میلیون تومان پول دادیم و برای ارسال ۱۰ کیلو بار کامیون پسرم از بندرعباس به مشهد که خودمان در آن ساکن هستیم هم ۲۲ میلیون تومان پرداخت کردیم. وقت پول‌گرفتن خوب حواسشان است اما توجهی به غرامت خودرو نمی‌کنند. به بقیه شکایت‌ها هم رسیدگی نمی‌شود و ما مانده‌ایم و دو بچه جوان که بی‌پدر و مادر شده‌اند و هیچ مسئولی حتی صدای ما را نمی‌شود».

ناپنایی «علی‌احمد»

در میان اسامی متعدد از کشته‌شدگان این فاجعه بزرگ اما نام‌هایی هم هستند که اگرچه عمرشان به دنیا بود اما دچار آسیب‌های جبران‌ناشدنی شدند. «علی‌احمد» یکی از همین افراد است؛ راننده یکی از شرکت‌های زیرمجموعه سینا که در زمان انفجار مشغول ترخیص کالا از کامیونش بود و موج انفجار بیبانی هر دو چشمش را از او گرفت. او تا به حال چهار بار زیر تیغ جراحی رفته است، جفت برادرانش کار و زندگی را متوقف کرده‌اند و همین حالا که این گزارش نوشته می‌شود، در تهران مشغول نگهداری از او برای جراحی جدیدند. «حسن جوهریان» یکی از برادران است و می‌گوید بی‌توجهی مدیران شرکت و سایر مسئولان بزرگ‌ترین دردی است که این روزها او و خانواده‌اش تحمل می‌کنند: «اوایل وعده زیاد دادند و گفتند خود دولت مستقیم پیگیر حقوق شما خواهد بود. اما حالا که نیمی از خردادماه و موعد حقوق گذشته، حقوق برادرم ندادند، در حالی که پزشک برنوا را نامه مرخصی استعلاجی نوشت و همه چیز هم روشن است اما همکاری نمی‌کنند. حتی نمی‌توانیم شکایتمان را ثبت کنیم و می‌گویند خود شکایی باید برای ثبت شکایت حضوری بیاید. در حالی که برادرم برای ماندن در خانه به پرستار نیاز دارد و وضعیت جسم و روانش اصلا مساعد نیست». این خانواده اگرچه بیمه دارند اما تا حالا، بیش از ۶۰ میلیون تومان هزینه درمان و متعلقاتش کرده‌اند: «همین الان ما در تهرانیم تا برادرم جراحی جدیدی انجام دهد. دو برادر مسئول نگهداری از او شده‌ایم و تا همین حالا با وجود داشتن بیمه برادرم، بیش از ۶۰ میلیون تومان خرج کرده‌ایم. همه این موضوعات مالی به کنار، برادرم از نظر روانی به شدت آسیب دیده، چون نسبت به آینده خود و فرزندانش بدون داشتن شغل و درآمد نگران است. او یک دختر ۱۶ساله هم دارد که بسیار درس‌خوان است و چون این روزها درگیر امتحانات است چیزی به او نگفته‌ایم که آسیمی به دست‌هایش وارد نشود. همه

اینها در حالی است که برادر من در شهر خودمان یعنی ایلام غرب استان دانشگاه بود اما آن‌قدر حقوق کمی داشت که مجبور شد سراغ شغل دیگری برود. یعنی اگر در استان خودمان اوضاع کاری‌اش در دانشگاه خوب بود اصلا نیازی نداشت سراغ رانندگی برود و قربانی چنین حادثه‌ای شود».

«کتایون» بیمه‌هم ندارد

روایت هر زندگی که در انفجار بندر به آتش کشیده شد، پیام‌های متعددی از نحوه زیست نیروهای کاری رست که فاصله زیادی با استانداردهای حقوق کار داشتند. نمونه دیگر آن را می‌توان در زندگی از‌دست‌رفته «سید حسین رضوی» دید؛ مردی که بعد بیش از سه دهه اشتغال، تنها بیمه روستایی داشت. اما همان هم به کار «کتایون»، و دو فرزندش نمی‌آید. به او گفته‌اند بیمه همسرش آن‌قدر بدهی داشته که چیزی به او و بچه‌ها نمی‌رسد: «چند سالی بود که دیگر بیمه داشت؛ بیمه روستایی و با همان هم رضای بودیم. اما این اواخر آن‌قدر سطح درآمدش پایین آمده بود که به بیمه بدهی معوقه داشت و حالا می‌گویند به همین دلیل مستحق به من و بچه‌ها تعلق نمی‌گیرد». حالا او مانده و یک دختر ۱۶ساله و پسری هشت‌ساله در مشقه به هیچ درآمد و حاشیه امن اقتصادی برای آینده خود ندارند: «دخترم از روز اول عزاداری کرد و توانست با تلخی این مصیبت کنار بیاید اما پسرمر نه. جلوی چشم ذره ذره آب می‌شود، در شوک است و حتی یک قطره اشک هم نریخته. تازه سه روزی می‌شود که به خانه برگشته و از وقتی ماجرا را فهمیده با همه قهر کرده و به خانه یکی از بستگان رفته. خیلی به پدرش وابسته بود و حالا نمی‌دانم آینده این بچه‌ها را بدون هیچ حمایتی چگونه تأمین کنم».

«ما خواهان حقی ساده هستیم نه امتیازی بزرگ»

«همکاران ما مجبورند کار کنند چون هر کدامشان خرج خانواده‌ای را می‌دهند اما چرا کشته‌شدن چند ده نفر به روایت رسمی خود مسئولان و آسیب‌دیدن تعداد زیادی از مردم ما، هیچ چیزی را در بندر شهید رجایی تغییر نداده است؟ چرا هنوز نیروها وسط مناطق عملیاتی و در کانکس‌ها کار کنند؟ چرا هیچ مدیر تئریسده و نگران تکرار چنین حوادثی نیست و حتی یک نفر استعفا نداده؟ چرا حتی یکی از سرکارگرایه‌ی که بدون قانون و مجوز از نیروهای کار بلوچ استفاده می‌کردند، اخراج نشدند؟» اینها را دختری می‌گوید که سال‌هاست در بندر شهید رجایی کار می‌کند و نخواستن نامش در گزارش بیاید. او ادامه می‌دهد: «روند رسیدگی‌های حقوقی و ثبت شکایات در این مدت نه تنها تسهیل نشده، بلکه سنگ‌اندازی‌هایی هم در مسیر صورت می‌گیرد. بسیاری از دوستان ما که آسیب جسمی دیده‌اند، تعریف می‌کردند که وقتی برای ثبت وضعیت خود به پزشکی قانونی مراجعه کردی کسی روایت‌شان را نمی‌شنید و به محض اینکه می‌گفتند از قربانیان بندر شهید رجایی هستند پزشک که نیازی به توضیح نیست و خودش در جریان است». حالا درست ۴۳ روز از آن ششم اردیبهشت‌ماه می‌گذرد. کارگران و کارمندان بندر شهید رجایی به گواه خودشان «هر روز صبح پا در قبرستان دوستان و عزیزان و همکاران سابقشان می‌گذارند». مصطفی، نریمان، کتایون، علی‌احمد، سهیلا، محمد و ده‌ها نام دیگر چیزی نمی‌خواهند جز شنیده‌شدن صدایشان و رسیدن به عدالت؛ همان‌طور که در بیابنه جمعی خود نیز اعلام کرده‌اند: ما خواهان حقی ساده هستیم نه امتیازی بزرگ؛ اعلام رسمی علت فاجعه و معرفی و مجازات مقصران.

خبرهای روز



اولویت توزیع شیر در مدارس ابتدایی مناطق محروم

ایسنا: مدیر دفتر بهبود تغذیه جامعه وزارت بهداشت درباره آخرین وضعیت اجرای توزیع شیر در مدارس توضیح داد و گفت: «براساس برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده، توزیع شیر در مدارس ابتدایی با اولویت مناطق محروم از ابتدای سال تحصیلی جدید انجام می‌شود».

احمد اسماعیل‌زاده با بیان اینکه اعتبار شش هزار میلیارد تومانی (همت) برای برنامه شیر مدرسه در نظر گرفته شده، افزود: «براساس دستور رئیس‌جمهور، برنامه شیر مدارس دولتی مشمول اعتبار شده است. پس از تأمین اعتبار توزیع شیر در مدارس دولتی، برنامه علمی شیر مدارس» در سال جاری چندین بار تشکیل شده و با همکاری دبیرخانه شورای عالی سلامت و امنیت غذایی به بررسی مباحث فنی توزیع شیر مدارس پرداخته است».

او درباره چگونگی توزیع شیر در مدارس توضیح داد: «براساس برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده، در مدارس ابتدایی با اولویت مناطق محروم از ابتدای سال تحصیلی شیر توزیع می‌شود. دفتر بهبود تغذیه وزارت بهداشت نتوانست ضرورت مورد نیاز برای توزیع شیر در مدارس دولتی را به دست بیاورد، پس از اجرای طرح توزیع شیر مدارس در سال تحصیلی آینده، دفتر بهبود تغذیه وزارت بهداشت، طرح توزیع شیر مدارس را با استفاده از ظرفیت حضور کارشناسان تغذیه در سراسر کشور مورد ارزیابی قرار می‌دهد و ابعاد این طرح را بررسی می‌کند».

مدیر دفتر بهبود تغذیه جامعه وزارت بهداشت درباره ارزیابی‌های گذشته برنامه توزیع شیر مدارس گفت: «برنامه توزیع شیر در مدارس دولتی، برنامه‌ای خوب و جامع است و توانسته میزان کوتاه‌قدی در میان ایرانی‌ها را کاهش دهد. امیدوارم با اجرای برنامه توزیع شیر مدارس در سال تحصیلی آینده بتوانیم به نتایج حاصل از اجرای این طرح در سال گذشته دست باییم و این طرح را تداوم دهیم».

هشدار درباره کلاهبرداری در پمپ بنزین

مهتر، رئیس پلیس فتای پایتخت با هشدار به جایگاه‌داران سوخت و وقوع کلاهبرداری به روش اسکیم‌ر گفت: «شهروندان به هیچ عنوان رمز کارت‌های بانکی خود را به کسی ندهند».

داوود مظفری‌گودرزی، از کاهش پرونده‌های مربوط به جرایم اسکیم‌ر خبر داد و افزود: «بخش اعظمی از وقوع این جرم به دلیل ناآگاهی و سهل‌انگاری کاربران است. در سال‌های گذشته هشدارهای زیادی به مردم داده‌ایم و شهروستانه سال گذشته با افزایش آشناری در این حوزه مواجه نبودیم و امسال نیز تا این لحظه روند کاهشی داشته است».

او با تأکید بر لزوم رعایت نکات ایمنی توسط شهروندان ادامه داد: «تأکید ما همچنان بر این است که مردم کارت بانکی خود را شخصاً استفاده کنند و حتی در صورت کشیدن کارت توسط فروشنده، رمز خود را در اختیار او قرار ندهند، چراکه در صورت نداشتن رمز، کمی‌کردن کارت بی‌فایده خواهد بود».

او با اشاره به آمار پرونده‌های ثبت‌شده گفت: «از ابتدای سال گذشته تا این لحظه، چند فقره پرونده اسکیم‌ر در پمپ‌بنزین‌های تهران به ثبت رسیده است. کسانی که در این حوزه فعالیت می‌کنند، مسئولیت مستقیم دارند. باید پیش از به‌کارگیری نیروهای خود، صلاحیت‌های لازم را احراز کرده و بر عملکرد آنها نظارت مستمر داشته باشند. این‌طور نیست که بگویند کارگر ما بوده و ما بی‌اطلاع بوده‌ایم؛ چراکه این جرم در حال تکرارشدن است».